

می کند چه وی امام در نماز باشد یا جهاد یا حج یا کارهای عمومی و اجتماعی، چه به حق باشد یا باطل.

ملاحظه کنید امام صادق (ع) لفظ «امام» را بر امیر الحاج «اسماعیل بن علی» اطلاق می فرماید، آنجا که آن حضرت به هنگام ترک عرفات از استر خود به روی زمین افتاد و «اسماعیل» به احترام آن حضرت توقف کرد، حضرت به وی فرمود:

«سر فإن الامام لا یقف - حرکت کن که امام توقف نمی کند.»^(۱)

و در رساله الحقوق علی بن الحسین (ع) آمده است:

«وکلّ سائس امام - هر سیاست گذاری امام است.»^(۲)

خلاصه کلام اینکه پیشوای هر کار عمومی، یا رهبر اجتماعی و عمومی مردم اصطلاحاً امام است، و مراد از امام در اینگونه روایات همان حاکم عادل است اگرچه معصوم نباشد، چنانچه اطلاق لفظ، این را اقتضا دارد، اگرچه ائمه دوازده گانه (ع) به هنگام ظهور، سزاوارترین افراد نزد ما برای این منصب شریف هستند.

و پیش از این بتفصیل مورد بحث قرار گرفت که امامت و شئون آن در بافت نظام اسلام و احکام آن تنیده شده است و در هیچ یک از زمانها تعطیل بردار نیست، و تحقیق و بررسی در وضعیت هلال و اثبات آن و تعیین تکلیف مسلمانان در روزه و عید و وقوفشان از مهم ترین وظایف عامه مسلمانان است.

[سیره پیامبر اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) و خلفا در اعلان هلال]

پیامبر اکرم (ص) و نیز امیرالمومنین (ع) و همه خلفاء در زمان خویش به عنوان

(۱) وسائل ۸/۲۹۰، ابواب آداب سفر، باب ۲۶.

(۲) خصال صدوق ۵۶۵/۵، [جزء ۲] ابواب خمسین، حدیث ۱.

حاکم مسلمانان امر هلال را به عهده گرفته و تکلیف مسلمانان را روشن می نموده اند که نمونه هائی از آنها یادآور می شویم:

۱- در سنن ابی داود به سند خویش از عکرمه، از ابن عباس آمده است که گفت:

«عرب بادیه نشینی نزد پیامبر اکرم (ص) آمد و گفت: من هلال را دیدم - حسن در روایت خود می گوید: یعنی هلال رمضان را - پیامبر فرمود: آیا شهادت می دهی که خدائی جز خداوند وجود ندارد؟ گفت: بلی، فرمود: آیا شهادت می دهی که پیامبر رسول خداست؟ گفت: بلی، فرمود (ص): ای بلال، در میان مردم اعلان کن که فردا را روزه بگیرند.»^(۱)

۲- از عکرمه نقل شده است:

«مردم یک بار در هلال رمضان شک کردند تصمیم گرفتند که برنخیزند و روزه نگیرند پس یک عربی از حرّه [سنگلاخها و ارتفاعات اطراف مدینه] آمد و شهادت داد که ماه را دیده است، او را نزد پیامبر (ص) آوردند، فرمود (ص): آیا گواهی می دهی که خدائی جز خدا وجود ندارد و من پیامبر خدا هستم؟ گفت: بلی، و شهادت داد که ماه را دیده است، پیامبر بلال را فرمان داد: که در میان مردم اعلان کند که [سحر] برنخیزند و فردا را روزه بگیرند.»^(۲)

بنظر میرسد این دو روایت یک ماجرا را بازگو می کند و شاید ابن عباس از زنجیره سند دوم افتاده است.

۳- از فرزند عمر روایت شده است که گفت:

(۱) اتشهد ان لا اله الا الله؟ قال نعم. قال: اتشهد ان محمدا رسول الله؟ قال نعم. قال (ص): يا بلال، اذن في الناس فليصوموا غدا. (سنن ابی داود ۵۴۷/۱، کتاب الهلال، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان)

(۲) سنن ابی داود ۵۴۷، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

«مردم در آسمان هلال را جستجو می کردند من به پیامبر خدا (ص) گفتم: من ماه را مشاهده کردم، آن حضرت روزه گرفت و مردم را فرمان داد که روزه بگیرند.»^(۱)

شاید شهادت آن عرب بادیه نشین و یا فرزند عمر با قرائن خارجی ای همراه بوده است که موجب وثوق و اطمینان پیامبر (ص) می شده، علاوه بر اینکه پیامبر اکرم (ص) دارای علم ویژه بوده و احاطه به مسائل داشته است. پس اینگونه روایات با روایاتی که بر اعتبار تعدد در شاهد دلالت دارد منافات ندارد. و اینکه برخی از فقهای سنت بین هلال ماه رمضان و هلال ماه شوال فرق گذاشته اند و گفته اند در اول، یک شاهد کافی است ولی در دوم، به دو شاهد عادل نیاز است، نزد مشهور فقهای شیعه نظر درستی نیست. که در جای خود مورد بحث واقع شده است.^(۲)

۴- از فردی از اصحاب پیامبر (ص) روایت شده که گفت:

«در آخر ماه رمضان در باره عید فطر مردم اختلاف نظر داشتند، پس دونفر بادیه نشین نزد پیامبر (ص) آمدند و به خدا سوگند یاد کردند که در شب گذشته ماه را دیده اند، پیامبر (ص) دستور فرمود که مردم روزه خود را افطار کنند و فردا برای اقامه نماز در مصلی حاضر شوند.»^(۳)

۵- در محلی ابن حزم آمده است:

«از طریق ابی عثمان نهدی^(۴) برای ما روایت شده که گفت: دونفر بادیه نشین

(۱) سنن ابی داود ۱/۵۴۷، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

(۲) مشهور فقهاء شیعه گفته اند برای ثبوت هلال در هر صورت دونفر باید شهادت بدهند. فقط سالار

[سالار بن عبدالعزیز] گفته است شهادت یک نفر کافی است. (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۳) سنن ابی داود ۱/۵۴۷، کتاب صیام، باب شهادت یک نفر بر رؤیت هلال رمضان.

(۴) ابو عثمان نهدی از اصحاب پیامبر اکرم (ص) بوده است و احتمال می دهیم که راوی روایت قبلی

خدمت پیامبر (ص) رسیدند پیامبر به آنان فرمود: آیا شما مسلمان هستید؟ گفتند: بلی، پس پیامبر (ص) فرمان داد که مردم افطار کنند، یا روزه بگیرند.^(۱)

۶- ابن ماجه به سند خویش از ابی عمیر بن انس بن مالک روایت نموده که گفت:

«عموهای من از انصار، از اصحاب رسول خدا (ص) برای من نقل کردند که گفتند: هلال ماه شوال بر ما پوشیده ماند و در نتیجه ما روزه گرفتیم، در اواخر روز سوارانی خدمت رسول خدا (ص) رسیده و شهادت دادند که در شب گذشته هلال را مشاهده کرده اند، پیامبر (ص) به مسلمانان دستور فرمود: که روزه خود را افطار کنند و فردا برای غزای عید حاضر شوند.»^(۲)

عین همین روایت با کمی تغییر عبارت، در کتاب المصنف نیز آمده است^(۳)

۷- در کتاب جواهر از پیامبر (ص) نقل شده است:

مردم در حالت شک شب را به صبح آوردند. آنگاه شخص بادیه نشینی نزد آنحضرت (ص) آمد و شهادت داد که هلال را دیده است، پس پیامبر اکرم (ص) فرمان داد تا منادی در میان مردم اعلام کند تا آنانکه چیزی نخورده اند روزه بگیرند و آنانکه چیزی خورده اند امساک نمایند.^(۴)

من این روایت را به این شکل در کتب سنت نیافتم ولی در صحیح مسلم آمده است:

هم همین ابو عثمان نهدی باشد. (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۱) محلی ابن حزم ۲/۲۳، (جزء ششم) مسئله ۷۵۷.

(۲) سنن ابن ماجه ۱/۵۲۹، کتاب صیام، باب ۶، حدیث ۱۶۵۳. ابن ابی عمیر راوی این روایت پسر

انس بن مالک دربان و خادم پیغمبر (ص) بوده است. (الف - م، جلسه ۱۶۴)

(۳) المصنف، عبدالرزاق ۴/۱۶۵، کتاب صیام، حدیث ۷۳۳۹.

(۴) من لم یاکل فلیصم، ومن اکل فلیمسک. (جواهر ۱۶/۱۹۷).

«پیامبر خدا (ص) از طایفه اسلم مردی را فرستاد تا روز عاشورا^(۱) در میان مردم اعلام کند تا آنانکه روزه نگرفته اند روزه بگیرند و آنانکه چیزی خورده اند تا شب امساک نمایند.»^(۲)

۸- در وسائل از حماد بن عیسی از عبدالله بن سنان، از مردی روایت نموده که گفت:

«علی (ع) در کوفه در ماه رمضان بیست و هشت روز روزه گرفت، آنگاه هلال مشاهده شد، پس آن حضرت به منادی فرمان داد تا در میان مردم اعلام کند که یک روز روزه قضا بگیرند زیرا ماه بیست و نه روز است.»^(۳)

۹- در ام شافعی به سند خویش از فاطمه دختر امام حسین (ع) آمده است:
«مردی نزد علی (ع) بر رویت هلال رمضان گواهی داد، آن حضرت روزه گرفت - و گمان می‌کنم که گفت: فرمان داد که مردم نیز روزه بگیرند.»^(۴)

(۱) بنا بر آنچه در تاریخ آمده اولین زمان تشریح روزه در اسلام روز عاشورا - دهم محرم - بوده است که بعداً در ماه رمضان قرار داده شد. (مقرر)

(۲) صحیح مسلم ۷۹۸/۲، کتاب صیام، باب اصبح الناس صیاماً و قد رئی الهلال، حدیث ۷۳۳۹.

(۳) صام علی (ع) بالكوفة ثمانية و عشرين يوماً شهر رمضان فرأوا الهلال فامر منادياً ينادي: اقضوا يوماً فان الشهر تسعة و عشرون يوماً. (و مسائل ۲۱۴/۷، ابواب احکام شهر رمضان، باب ۱۴، حدیث ۱)

البته در صورت صحت این روایت باید گفت ائمه (ع) مأمور به ظاهر بوده اند، می‌گویند در زمان مرحوم آیه الله آقا سید محمد باقر شفتی در اصفهان یک سال روز اول ماه مبارک رمضان یوم الشک بوده است و مردم روزه نمی‌گیرند پس از ۲۸ روز نیز ماه رویت می‌شود و ایشان اعلام می‌کند که مردم روزه خود را افطار کنند، می‌گویند در آن زمان کریم شیره ای در خیابان و بازار به مردم می‌گفته برای سلامتی و طول عمر آقا دعا کنید که اگر چهارده سال دیگر حیات داشته باشند تمام زحمت رمضان را از شما بر می‌دارند! (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۴) الام شافعی ۸۰/۲.

از این روایات استفاده می شود که پیامبر خدا (ص) و امیرالمومنین (ع) امر هلال و روزه مسلمانان و عید آنان را به عهده گرفته و پس از ثابت شدن هلال نزد آنان، آنرا برای مردم اعلام می فرموده اند. و احتمال اینکه این اختیار از ویژگیهای پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) باشد واضح البطلان است بویژه پس از آنکه روشن گردید که امامت و شئون آن در عصر غیبت تعطیل بردار نیست و شارع مقدس این امر خطیر و مهم که در همه زمانها مورد نیاز و ابتلای جامعه بوده است را معطل نگذاشته است. و اعمال پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در غیر موارد اختصاصی آنان، الگوی سایرین می باشد و پیروی از آنان واجب است.

۱۰- در صحیححه محمد بن قیس که اندکی پیش نقل شد از امام محمد باقر (ع) آمده است که فرمود:

«اگر دو گواه نزد امام گواهی دادند که پس از گذشت سی روز هلال را دیده اند، امام به افطار آن روز فرمان می دهد.»^(۱)

۱۱- در روایت رفاعه از مردی از امام صادق (ع) منقول است که فرمود:

«در شهر حیره بر ابی العباس [سفاح، یکی از خلفای عباسی] وارد شدم، وی گفت: درباره روزه امروز چه می گویی ای اباعبدالله؟ گفتم: این با امام است، اگر روزه بگیری روزه می گیریم و اگر افطار کنی افطار می کنیم. پس به غلام خود گفت تا خوردنی بیاورد، وی خوردنی آورد و من باوی خوردم، و بنخدا سوگند من می دانستم که آن روز از ماه رمضان است، ولی خوردن یک روز و گرفتن قضای آن بر من آسانتر است از اینکه وی گردنم را بزند بدون اینکه عبادت خدا را

(۱) اذا شهد عند الامام شاهدان انهما رايَا الهلال منذ ثلاثين يوما امر الامام با فطار ذلك اليوم. (وسائل

انجام داده باشم»^(۱)

و اینکه امام (ع) در شرایط تقیه بوده است موجب نمی گردد که این فرمایش امام که فرمود: «این با امام است» را حمل بر تقیه نمائیم زیرا این یک کبرای کلی است که اگر حق نبود ضرورتی در بیان آن نبود، و ضرورتها تا اندازه ای است که به آن نیاز است. و بجای آوردن قضای روزه توسط امام (ع) منافاتی با صحت عبادتی که از روی تقیه انجام گرفته ندارد، زیرا ترک روزه یک عمل وجودی نیست که جای روزه واجب را بگیرد»^(۲)

۱۲- در روایت دیگری همین مضمون بدین شکل آمده است:

«من نزدیک شده واز آن غذا خوردم و گفتم: روزه با تو است و افطار با تو است»^(۳)

۱۳- و در روایت سومی آمده است:

«روزه من با روزه تو و افطار من با افطار تو است»^(۴)

(۱) دخلت علی ابی العباس بالخیره فقال: یا با عبدالله ما تقول فی الصیام الیوم؟ فقلت: ذاک الی الامام ان صمت صمنا و ان افطرت افطرتنا، فقال: یا غلام، علی بالمائده فاكلت معه و انا اعلم والله انه یوم من شهر رمضان، فکان افطاری یوما و قضاؤه ایسر علی من ان یضرب عنقی و لا یعبد الله. (وسائل ۹۵/۷، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۵۷، حدیث ۵)

(۲) همانگونه که در باب حج اگر کسی از باب تقیه بجای روز نهم، روز هشتم وقوف به عرفات کرد حجش صحیح است اما اگر بخاطر تقیه بطور کلی وقوف بعرفات نکرد حجش باطل است، انجام دادن عملی از روی تقیه مجزی است ولی ترک عملی از روی تقیه قضا دارد. (الف - م، جلسه ۱۶۴ درس)

(۳) فدنوت فاكلت، و قلت: الصوم معک و الفطر معک. (وسائل ۹۵/۷، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب، باب ۵۷، حدیث ۴).

(۴) ما صومی الا بصومک و لا افطاری الا بافطارک. (و وسائل ۹۵/۷، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۵۷ حدیث ۶)

۱۴- و از صدوق به اسناد خویش از عیسی بن ابی منصور آمده است که او گفت:

«در روز شک [روزی که مشخص نبود از رمضان است یا نه] نزد امام صادق (ع) بودم، آن حضرت به غلام خود فرمود: برو ببین سلطان روزه گرفته است یا نه؟ غلام رفت و بازگشت و گفت: نه، حضرت صبحانه طلبید و با یکدیگر صبحانه خوردیم.»^(۱)

سند این روایت از صدوق تا ابن ابی منصور صحیح است و او نیز ثقه و مورد اطمینان است، و دلالت این همه روایات بر اینکه امر هلال بدست حاکم اسلامی است و از شئون حکومت است واضح است. و مردم همواره در روزه و فطر و حج تابع حکومت بوده اند، و برای مردم همواره یک رمضان و یک عید و یک موقف بوده است و برای پیشگیری از هرج و مرج و اختلاف، اختیار آن بدست حاکم بوده است.^(۲)

در جواهر آمده است:

(۱) کنت عند ابی عبدالله (ع) فی الیوم الذی یشک فیه، فقال (ع): یا غلام، اذهب فانظر اصام السلطان ام لا، فذهب ثم عاد فقال: لا، فدعا بالغداء فتغدینا معه. (وسائل ۹۴/۷، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۵۷، حدیث ۱)

(۲) البته این در شرایطی است که حکومتها بخاطر مصالح سیاسی خود سعی در عقب و جلو انداختن اعلان ماه نداشته باشند و الا اگر بخاطر اغراض سیاسی عید فطر یا قربان را در غیر روز واقعی اعلام نمایند در اینصورت اعتماد ملت از آنها سلب شده و در اینگونه مسائل هم، به آنان اعتماد نمی کنند و اعلان هلال توسط آنان در چنین شرایطی از نظر حجیت نه طریقیست دارد و نه موضوعیت. از سوی دیگر حضرت استاد مدظله وحدت افق را شرط می دانند و این با اعلان کلی حاکم اسلام برای همه جا منافات دارد مگر اینکه درجه اختلاف افق را در اعلان حکم منظور نمائیم و یا اینکه وحدت افق را به طور کلی شرط ندانیم. (مقرر)

«بی تردید احتمال عدم مراجعه به حاکم، با اطلاق ادله منافات دارد و بعلاوه چنین احتمالی بمنزله شک کردن در مسئله ای است که امکان بدمت آوردن اجماع فقها بر آن وجود دارد خصوصا در مثل این موضوعات عمومی که در آنها به حکام مراجعه می نمایند، چنانچه این معنی بر کسی که آگاهی به شرع و سیاستهای آن و آشنائی به کلمات اصحاب در جایگاههای مختلف داشته باشد مخفی نیست.»^(۱)

۱۵- در روایت ابی الجارود آمده است که گفت: ما در یکی از این سالها در عید قربان شک کردیم، پس به هنگام ورود بر امام باقر(ع) در شرایطی که برخی از اصحاب ما آن روز را عید گرفته بودند، این مسئله را از آن حضرت(ع) پرسش کردم، حضرت فرمود:

«روز فطر روزی است که آنرا مردم افطار کنند و قربان روزی است که مردم قربانی کنند و روز اول ماه رمضان روزی است که مردم آنرا روزه بگیرند.»^(۲)

۱۶- در کنز العمال از ترمذی به نقل از عایشه آمده است:

«فطر روزی است که مردم افطار کنند و قربان روزی است که مردم قربانی کنند.»^(۳)

۱۷- ترمذی به سند خویش از ابوهریره روایت کرده که پیامبر اکرم(ص)

فرمود:

(۱) جواهر الکلام ۱۶/۳۶۰.

(۲) الفطر یوم یفطر الناس والاضحی یوم یضحی الناس، والصوم یوم یصوم الناس. (وسائل ۷/۹۵، ابواب ما یمسک عنه الصائم، باب ۵۷، حدیث ۷)

(۳) الفطر یوم یفطر الناس والاضحی یوم یضحی الناس. (کنز العمال ۸/۴۸۹، قسم اقوال، کتاب صوم، باب ۱، حدیث ۲۳۷۶۳).

«روزه روزی است که شما روزه می گیرید و فطر روزی است که شما افطار می کنید و قربان روزی است که شما قربان می کنید.»^(۱)

ترمذی در این ارتباط می نویسد: «برخی از اهل علم این حدیث را تفسیر کرده و گفته اند معنی آن اینست که تعیین روز اول رمضان و فطر با جماعت و اکثریت مردم است.»

این روایات اگرچه اکثر آن از جهت سند ضعیف است ولیکن وثوق و اطمینان به صدور برخی بعلاوه صحت برخی دیگر، برای اثبات این معنی که امر هلال یک امر فردی نیست بلکه یک امر عمومی و اجتماعی است که سررشته آن بدست حاکم اسلامی می باشد، کافی است.

وسیره مستمره نیز گواه بر همین معنی است که حاکم در همه زمانها در روزه و فطر، مرجع مردم بوده و همیشه امیر الحجاجی که از سوی حاکم جامعه منصوب می شده دستور وقوف به عرفات و حرکت از آنرا صادر می کرده و مردم نیز از او متابعت می کرده اند.

ماوردی پنج تکلیف را برای امیرالحجاج یادآور شده و می نویسد:

«یکی از آنها: آگاه کردن مردم است به وقت احرام و خروجشان از مشاعر، تا در این موارد از وی پیروی نموده و به او اقتدا کنند. ابویعلی نیز نظیر همین مطلب را آورده است.»^(۲)

و ائمه معصومین ما - علیهم السلام - و اصحاب آنان در مدت زمان بیش از

(۱) الصوم یوم تصومون و الفطر یوم تفطرون و الاضحی یوم تضحون. (سنن ترمذی ۱۰۲/۲، ابواب صوم، باب ۱۱، حدیث ۶۹۳) در این چند روایت احتمال می رود شیاع و شهرت ملاک قرار گرفته باشد، ولی از مجموع آن استفاده می شود که مسئله هلال یک مسأله اجتماعی است نه یک مسئله فردی. (الف - م، جلسه ۱۶۵ درس)

(۲) احکام سلطانیه / ۱۱۰، باب ولایة حج. و احکام سلطانیه از ابی یعلی / ۱۱۲، فصل ولایة حج.

دویست سال همواره همراه با مردم حج بجای می آورده اند و سابقه نداشته و شنیده نشده که در وقوف [به عرفات] و خروج [برای مشعر و منی] و عید قربان و دیگر اعمال، مخالفتی با سایرین کرده باشند که اگر بود آشکار می شد و مورخین و اصحاب آنرا نقل می کردند.

و احتمال اینکه آنان شخصا با مردم و با امیر الحاج در رؤیت هلال در همه این سالها وحدت نظر می داشته اند بسیار بعید است.

و از همین جا آشکار می شود که عمل به حکم حاکم اهل سنت مجزی است بویژه در صورت عدم علم به خلاف. و ما پیش از این یادآور شدیم که مراسم حج، بدون امیر الحاجی که برای این مقام منصوب و مورد پیروی بوده است، نبوده و مسعودی در آخر مروج الذهب برای کسانی که از سال هشتم تا سیصدوسی و پنج هجری امیر الحاج بر مردم بوده اند بابی را گشوده که می توان بدان مراجعه نمود.^(۱)

چند فرع در مسئله:

فرع اول: [حکم به ثبوت هلال وظیفه کیست؟]

پوشیده غماند که اگر دلیل بر حجیت حکم حاکم در باب هلال مقبوله یا توقیع شریف و نظایر آنها از عمومات باشد، موضوع در آنها فقیه شیعه است که فقهِش بر کتاب و سنت و احادیث ائمه (ع) مبتنی است، پس هر فقیه واجد شرایطی را چه بالفعل متصدی امامت و یا قضاوت باشد یا نباشد، شامل می شود.

اما اگر دلیل همان اخبار بخصوص که پیش از این یادآور شدیم باشد، موضوع

(۱) مروج الذهب ۲/۵۶۶.

در آن امام و رهبر جامعه است و ظاهر آنها اینست که این اختیار برای کسی است که فعلاً رهبری و زعامت مسلمین را به عهده دارد. که در این صورت شمول این حکم برای کارگزاران وی در شهرها و قضات منصوب از سوی او محل اشکال است.

و مشکلتی از آن اثبات آن برای فقیهی است که از مسئولیت قضاوت و ولایت فعلاً برکنار است اگرچه صلاحیت آنرا نیز دارا باشد. مگر اینکه ولایت بالفعل برای هر فقیه ثابت شود و قائل شویم که به مقتضای ادله ولایت فقیه هر چه برای ائمه (ع) است برای همه فقها ثابت است، ولیکن ما پیش از این اینگونه استدلال را مورد خدشه قرار دادیم.

لکن ممکن است گفته شود: ما می دانیم که ابلاغ حکم خلیفه و رهبر به سایر شهرها و کشورها در آن زمانها عادتاً میسر نبوده، پس اگر ما از این روایات و از سیره مستمره تا امروز استنباط کردیم که بنای شرع در امر هلال بر وحدت کلمه مسلمانان است و در روزه و عید و موافق حج وحدت عمل آنان را خواسته است در این صورت واجب است که در هر شهر، قضات و کارگزارانی که از سوی او نیابت دارند اعلان آنرا به عهده بگیرند، چنانچه امروز در زمان ما در بسیاری از کشورهای اسلامی همین شیوه متعارف است، و قاضی القضاات در هر شهری متصدی امر هلال نیز هست؛ بویژه اگر قائل شویم که با اختلاف افق، هر شهر و کشوری حکم خودش را دارد چنانچه مشهور و اقوی در مسئله نیز همین است.^(۱)

(۱) در صورت اعتبار افق که بسیاری از فقها از جمله استاد بزرگوار بر آن نظر دارند. اگر امام و حاکم یک کشور روز خاصی را به عنوان عید فطر - از باب مثال - اعلان کند، در صورتیکه در بعضی از شهرها و بلاد بخاطر اختلاف زیاد افق، عید فطر روز قبل و یا روز بعد از آن باید باشد، این معنی با وحدت نظر و عمل مسلمانان که استاد در متن بر آن تأکید داشتند ظاهراً منافات دارد مگر اینکه ما بطور

در باب حج نیز مناسب این است که امیر الحجاج این منصب را به عهده بگیرد، اگرچه شخص امام امیر الحجاج نباشد. پس جایز و بلکه واجب است که این دو [امیر الحجاج و قاضی] این مسئولیت را بعهدہ بگیرند بویژه اگر امام با صراحت این کار را به آنان واگذار نماید.

بلی نسبت به قضات نکته ای در ذهن باقی می ماند و آن اینکه: ماوردی و ابویعلی این را از اختیارات قاضی بحساب نیاورده اند، و اگر در آن زمانها امر هلال به قضات مربوط می شد مناسب این بود که در باب ولایت حج متعرض این مسئله می شدند چنانچه سخن آنان از نظر خوانندگان گرامی [جلد سوم فارسی، مبحث قوه قضائیه] گذشت.

ممکن است گفته شود: در صورتی که هلال برای مردم واضح و روشن نباشد و مردم در آن اختلاف نمایند برفقیه واجب است بنحو واجب کفائی و از باب امور حسبیه - که اهمال در آنها جایز نیست - مسئولیت اعلان آنها به عهده بگیرد،

کلی وحدت افق را شرط ندانیم چنانچه بعضی از بزرگان به آن نظر دارند. که البته این از نظر علمی کاملاً پذیرفته نیست، چون کره ماه برای همه مردم کره زمین در یک زمان و یک روز قابل رؤیت نیست و اگر ما روایات رؤیت را ملاک قرار دهیم - صم للرویه و افطر للرویه - با اختلاف افق، برای بعضی از نقاط زمین رؤیت حاصل نمی گردد و در واقع ماه جدید هنوز حلول نکرده و اگر به صرف فرمان حاکم آنها موظف به افطار باشند، مثل خواندن نماز قبل از وقت است و این صحیح به نظر نمی رسد.

مگر اینکه بگوئیم اختلاف افق به وحدت ضرر نمی زند، چون شهرهای هم افق که عید و روزه آنها یکی است، و حاجی ها در مکه هم برای اعمال حج و عید قربان طبق افق عربستان عمل می کنند سایر شهرها و کشورها نیز بر اساس درجه اختلاف افق - که از نظر علمی قابل محاسبه است - بر پایه حکم حاکم روز عید خود را مشخص می کنند و این واقعی ترین و معقول ترین شکل وحدت است. (مقرر)

زیرا این باعث جلوگیری از هرج و مرج و یک نوع امر بمعروف و نهی از منکر است. بر مردم نیز واجب است که در این ارتباط به فقها مراجعه کنند زیرا این از حوادث واقعه است که مردم مامور به مراجعه در آن به روایات احادیث ائمه معصومین (ع) می باشند.

ولی باید گفت: مقتضای این سخن [که تصدی فقیه نسبت به موضوع هلال از باب امور حسبیه است] اینست که در صورت نبودن فقیه، عدول مومنین هم بتوانند این مسئولیت را بعهده بگیرند و حکمشان نافذ باشد، و ظاهراً هیچکس قائل به چنین نظریه ای نشده است، و این نکته ای است شایان دقت.

فرع دوم: [معنی و مفهوم حکم]

«حکم» عبارت از انشای الزام به چیزی یا ثبوت امری است و متعین نیست که الزاماً با لفظ «حکمت» = حکم می کنم» یا غیر آن از مشتقات این ماده و آنچه هم معنای آن است باشد، بلکه همین اندازه کافی است که حاکم اسلامی بگوید: «امروز از رمضان یا شوال است»، یا بگوید: «روزه امروز یا افطار امروز بر شما واجب است» و جملات و کلماتی نظیر اینها که با حمل شایع [بیان مصداق وجودی و خارجی] حکم باشد، پس آنچه لازم است واقع حکم است نه الفاظ و مفاهیم آن. و اگر بگوید: «ثبت عندی = نزد من ثابت شده» در کفایت آن اشکال است زیرا ظاهر این جمله خبر است نه انشاء چنانچه پوشیده نیست.

فرع سوم: [آیا حکم حاکم طریقیّت دارد یا موضوعیّت]

حکم حاکم در مورد هلال و در سایر موضوعات در صورت قائل شدن به آن

بصورت سببیت در عرض واقع و یا تغییر دهنده واقع نیست، بلکه حکم حاکم طریق شرعی و حجت بر واقع است نظیر سایر امارات و طرق، پس در صورت علم به واقع - اعم از اینکه درست باشد یا اشتباه - دیگر مجالی برای حکم حاکم باقی نمی ماند. بلی در باب مرافعات و منازعات بر طرفین واجب است برای رفع اختلاف و نزاع به حکم حاکم و قاضی - ولو اینکه بنظر هریک از آنها مطابق با واقع نباشد - تسلیم شوند چنانچه روشن است.

و نیز مجالی برای عمل به آن نیست در صورتی که فردی بداند که حاکم در مقدمات حکم کوتاهی نموده و قهرا اشتباه کرده است زیرا در این صورت بنحاطر تقصیر از اهلیت حکم ساقط می گردد. و بر اساس فرمایش امام صادق (ع) در مقبوله که فرمود: «اذا حکم بحکمننا» باید عنوان «حکمننا» بر حکم حاکم صدق کند و البته مراد این نیست که بداند این حکم حکم آنان است - والا وجوب قبول از این جهت بود، نه از اینرو که حکم حاکم است - بلکه مراد اینست که حکم وی بر اساس حکم ائمه و موازین آنان باشد بدینگونه که مستند بر کتاب و سنت صحیحه باشد، در مقابل کسیکه به قیاس و استحسانهای ظنی استناد می کند، و این عنوان بر کسی که در مبادی حکم خویش کوتاهی نموده و حتی کسی که از آنها غفلت کرده - اگرچه از روی قصور باشد - صدق نمی کند. و این نکته ای است درخور توجه.

فرع چهارم: [نفوذ حکم نسبت به سایر مجتهدین]

فتوای مجتهد در حق وی و مقلدین وی حجت است اما نسبت به سایر مجتهدین حجت نیست اما حکم مجتهد در مورد هلال و نظیر آن بر فرض حجیت، منحصر به مقلدین وی نیست بلکه سایر مجتهدین که به اجتهاد و جامعیت وی بر شرایط حکم، و عدم تقصیر وی در مبادی آن، اعتراف دارند را نیز

در بر می گیرد و نیز حکم وی در مرافعات [مورد قبول همه واقع می شود] اگرچه شبهه، شبهه حکمییه مورد اختلاف بین فقها باشد، چنانچه مثلا در منجزات مریض [که مورد اختلاف فقها است] که آیا از اصل مال پرداخت می شود یا از ثلث. اگر به وی مراجعه نمودند و او حکم کرد که از اصل مال برداشت می شود، در اینصورت حکم وی ولو برای کسی که به نظر وی از ثلث باید برداشت شود حجت است، زیرا مقتضای از بین رفتن نزاع و حل اختلاف وجوب اخذ بحکم حاکم است اگرچه نظر هر یک از آندو چه اجتهادا و چه تقلیدا با آن مخالف باشد.

از اینرو پس حکم حاکم [جامع شرایط] حتی نسبت به سایر مجتهدین نافذ است زیرا امام (ع) در توقیع شریف بر حجت بودن آنان حکم فرموده و واضح است که برای کسی جایز نیست با حجت امام (ع) به مخالفت برخیزد.

و نیز بر اساس دلالت مقبوله بر وجوب قبول حکم وی و حرمت رد آن و اینکه رد بر وی رد بر ائمه (ع) است، و اطلاق آن مجتهد را هم شامل می گردد. و مورد مقبوله، شبهه حکمییه یا مفهومی اعم از آن است چنانچه بر مراجعه کنندگان به آن مخفی نیست. و این معنی با فتوی تفاوت اصولی دارد، زیرا فتوی انشاء حکم نیست بلکه خبر دادن فقیه از چیزی است که از کتاب و سنت فهمیده پس برای کسی که خود قدرت بر استنباط احکام را دارد حجت نیست.

علاوه بر همه اینها اگر امام مسلمانان و یا منصوب از سوی او، برای وحدت کلمه مسلمانان و حفظ نظامشان به چیزی حکم کرد چنانچه در مسئله هلال هم امر اینگونه است برای کسی جایز نیست که جماعت آنان را متفرق نموده و با امام و والی مسلمانان ولو در حد محدودی به مخالفت برخیزد مجتهد باشد یا مقلد. چنانچه در عصر پیامبر اکرم (ص) و امیر المومنین (ع) اینگونه بود، والا اختلال نظام و هرج و مرج بوجود می آید، و تفصیل مسئله باید در جای خود مورد

بحث و بررسی قرار گیرد.^(۱)

(۱) چون که چند روز تعطیل است و آقایان فراغتی دارند، مطلبی را تذکر بدهم و آن اینکه این چند روز که درس تعطیل است آقایان فکر نکنند که مطالعه و پیشرفت هم تعطیل است، من نوعاً از تعطیلی‌ها بیشتر از زمان تحصیل استفاده می‌کرده‌ام، در این چند روز می‌توانید به تبلیغ بروید یا در زمینه‌های مختلف مطالعه کنید، در بعضی مسائل می‌توانید جزوه‌هایی بنویسید، هیچوقت کتاب را از خودتان دور نکنید و تا جوان هستید و فراغت دارید از جوانیتان منتهای استفاده را ببرید، من واقعاً الان رنج می‌برم که می‌بینم می‌خواهم کتابهایی را مطالعه کنم ولی وقتش را ندارم، شما در یک تعطیلی کوتاه ممکن است یک کتاب را مطالعه کنید و مطالب مفیدش را یادداشت کنید و اگر خلاصه پنجاه کتاب را در یک دفترچه یادداشت کنید مثل اینست که پنجاه کتاب را همیشه همراه خود دارید.

مرحوم آیه الله بروجردی می‌فرمود: من در ۲۵ سالگی در اصفهان یک درس خارج ریاض و خارج قوانین شروع کردم و نظرات خودم را یادداشت می‌کردم، الان که به آن یادداشتها مراجعه می‌کنم از آنها استفاده می‌کنم، برای اینکه انسان تا جوان است قوای او درست کار می‌کند اما هنگامی که از چهل گذشت از گذشته سرازیر می‌شود.

بنابر این نگوئید که بعداً به این مسائل می‌پردازیم، در هر زمان فرصت را غنیمت بشمرید، مطالعه کنید و از مطالعات خود یادداشت بردارید این باعث می‌شود که هم ذهن شما منظم شود و هم نتیجه‌معلومات و مطالعاتتان برای خود شما و دیگران باقی بماند.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهیرین (الف - م، جلسه ۱۶۵ درس)

فصل دهم

احتکار و قیمت گذاری

- * احتکار و انحصار تجاری مشکل تمدن روز
- * مفهوم احتکار در کلمات فقها
- * گروه بندی روایات احتکار
- * آیا احتکار منحصر در اشیاء بخصوص است؟
- * قیمت گذاری

احتکار و قیمت گذاری

چون مسئله احتکار متاع و کالاهای ضروری و قیمت گذاری آن از مهم ترین مشکلات عصر ما گردیده و حکومت های دنیا به آن و به آثار و تبعات آن مبتلا هستند، بگونه ای که بسا بنخاطر آن تا پای تزلزل و سقوط کشیده می شوند. و حتی جنبه سیاسی آن اکنون بر جنبه اقتصادی آن غلبه دارد، بجاست که در مبحث حکومت اسلامی این مسئله را نیز مورد پژوهش و بررسی قرار دهیم، گرچه محل بحث آن احکام تجارت کتابهای فقهی است.^(۱)

این موضوع در چند محور مورد بررسی قرار می گیرد:

۱- احتکار و انحصار تجاری مشکل تمدن روز:

روشن است که احتکار مسئله نوپدید نیست که در جوامع گذشته ناشناخته

(۱) این بحث از مباحث کتاب توسط آیه الله محمدی گیلانی ترجمه و تقریر شده و در جزوه ای

تحت عنوان «احتکار و قیمت گذاری» توسط انتشارات کیهان در پائیز ۱۳۶۷ بچاپ رسیده است.

ولی در اینجا جهت هماهنگی سبک ترجمه و یکسان بودن مجموعه این مباحث ضمن مدنظر قرار

دادن ترجمه ایشان مجدداً به ترجمه آن همت گماشته شد که بدینوسیله از زحمات ایشان نیز تقدیر

و تشکر بعمل می آید. (مقرر)

باشد، بلکه یکی از مشکلات بسیار بزرگ اجتماعی است که در زمانهای گذشته بویژه به هنگام جنگهای گسترده رخ می نموده است، این مشکل زاییده حرص و طمع غریزی بشر است که نوع انسانها به آن مبتلا هستند. البته حکمت در آمیخته شدن انسان با غریزه حرص [زیاده طلبی] اینست که انسانها در کسب علوم و تحصیل فضایل و کمالات نفسانی و اعمال صالح و اعتلاء مادی و معنوی خویش درنگ نکنند و درجا نزنند، لیکن گاهی غرایز اصیل که در ذات خود مقدس هستند [بخاطر سوء اختیار انسان] از مسیر و اهداف اصلی خود منحرف شده و انسان را به سقوط در پرتگاههای مادیات می کشانند. [و مشکل احتکار یکی از عوارض انحراف از این مسیر طبیعی است].

تاریخ احتکار متاع و کالا، به نخستین دوره حیات اجتماعی انسان برمی گردد، به زمانی که انسانها در مبادلات و معامله های تجاری، همواره بدنبال سود بیشتر بودند، و به هر اندازه که دامنه مبادله های تجاری گسترش می یافت و فنون و شیوه های آن تکامل پیدا می کرد احتکار و انحصارهای تجاری گسترده تر و پیچیده تر می شد و همه مایحتاج انسان از خوراک و صنعت و تولید را در بر می گرفت، و هر روز پلیدی و ضرر و زیان آن فراگیرتر می گشت.

و اکنون در زمان ما دامنه آن تا آنجا گسترش یافته که به یکی از بزرگترین ابزارهای استعماری تبدیل شده و دولت های بزرگ استعمارگر آنرا علیه دولتها و ملت های مستضعف بکار می گیرند و از این راه بر آنان فشار وارد کرده و بوسیله آن برشئون سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آنان تسلط پیدا می کنند.

پس بر افراد خردمند و متعهد جهان سوم است که برای حل این مشکل که دولتها و ملت هایشان به آن گرفتار آمده اند چاره ای بیندیشند.

و من اجمالا یادآور می شوم که تنها راه برای مقابله با آن، چنگ زدن به اسلام و دستورات آسمانی آن و وحدت کلمه در زیر پرچم اسلام، و قطع روابط با دولتهای

بزرگ تجاوزکار است مگر در حد ضرورت، که بحث گسترده در این زمینه به جای خود واگذار می گردد.

۲- مفهوم احتکار در لغت:

ابن اثیر در نهایه می نویسد:

در حدیث آمده است: «من احتکر طعاما فهو کذا» منظور کسی است که طعامی را بخرد و آنرا نگهدارد تا در بازار کم شود و قیمت آن گران گردد و «حُکْر» و «حُکْرَة» اسم مصدر از احتکار است، و از همین مورد است حدیث «انه نهی عن الحُکْره - پیامبر اکرم (ص) از احتکار نهی فرمودند» و از همین مورد است حدیث عثمان که: «انه کان یشتري العیر حُکْرَة یعنی او قافله را «یکجا» و یا بصورت «تخمین» می خرید». و اصل «حُکْر» جمع و امساک است... و حُکْر بمعنی آب کمی است که در یکجا جمع شده و نیز به معنی غذا و شیر اندک است.^(۱)

در لسان العرب آمده است:

حُکْر: اندوختن طعام است برای انتظار کمبود و گران شدن. و صاحب آنرا مُحْتَكِرٌ می نامند. ابن سیده گوید: احتکار جمع نمودن طعام و مانند آن از ماکولات و حبس آنها است به انتظار وقت گرانی... و در حدیث آمده «من احتکر طعاما فهو کذا» منظور کسی است که طعامی را بخرد و حبس کند تا کمیاب شود و قیمت آن گران گردد.

و «حُکْر» و «حُکْرَة» اسم مصدر است و «حُکْره یحُکْره حُکْرًا» یعنی بر او ستم رواداشت و تحقیرش کرد و با وی بدرفتاری نمود.

«زهري» گفته است: «حُکْر» به معنی ظلم و تحقیر و بدرفتاری است.

(۱) نهایه ۱/۴۱۷.

و گفته می شود فلانی نسبت به فلانی «حُکِر» انجام می دهد، یعنی دشواری و زیان در معاشرت و معیشت او وارد می سازد... و نیز «حُکِر» بمعنای لجاجت است.^(۱)

در قاموس آمده است:

«حُکِر، به معنی ستم و بد معاشرتی است فعل آن بر وزن «ضرب» است و حُکِر، بافتح کاف به معنی چیزی است که حبس می شود بمنظور نایابی و گرانی و به معنی: لجاجت و استبداد و آب جمع شده نیز می باشد.^(۲)

در صحاح اینچنین آمده است:

«احتکار طعام، جمع و حبس آن است به انتظار گرانی قیمت و این عمل حُکِر، باضم حاء است.^(۳)

المنجد می نویسد:

«حُکِرُهُ، یعنی با وی بد معاشرتی کرد و در معیشت او دشواری و زیان وارد نمود، و به او ظلم کرد و او را خوار نمود. حُکِر حُکِرًا: لجاجت کرد... حُکِر بالامر: استبداد به آن ورزید و آنرا به خود اختصاص داد و از همین قبیل است استبداد در نگهداری مال التجاره برای فروش به قیمت زیاد. حُکِر و احتکر الشیء، یعنی چیزی را نگهداری و حبس نمود تا به بهای بیشتر بفروشد.^(۴)

باتوجه به آنچه از کلمات اهل لغت یادآور شدیم می توان گفت مفاد این کلمه به حسب اصل و وضع، نگهداری چیزی است که مردم به آن نیازمندند،

(۱) لسان العرب ۴/۲۰۸.

(۲) قاموس المحيط ۲۳۹.

(۳) صحاح ۲/۶۳۵.

(۴) المنجد ۱۴۶.

و آنرا به انحصار خود درآوردن و مخفی نگاه داشتن و مردم را از دسترسی به آن دور نمودن است و مفاهیم بجاغت و ظلم و سوء معاشرت از لوازم آن محسوب می‌گردد.

و شاید اصل در مفهوم احتکار، ظلم و بدرفتاری باشد، آنگاه در حبس و نگهداری آنچه مردم بدان نیازمندند بکار برده شده است، زیرا این از بارزترین مصادیق ظلم است.

در هر صورت، احتکار به حسب مفهوم، شامل هر چیزی است که مردم بدان نیازمندند و نگهداری آن موجب ظلم و کمبود می‌گردد. پس منحصر به طعام نیست، و اینکه در کلمات [اهل لغت] احتکار طعام آمده از باب مثال است زیرا طعام، از بارزترین چیزهایی است که مردم بدان نیازمندند.

۳- مفهوم احتکار در کلمات فقهاء:

آنچه در مورد احتکار در کلمات فقهاء آمده غالباً همان احتکار طعام یا خوردنیهای مورد نیاز مردم، یا چیزهای بخصوص است. نمونه ای از سخنان آنان را از نظر می‌گذرانیم:

در مقنعه آمده است:

«احتکار: نگهداری خوراکیها است در شرایطی که اهل شهر بدان نیازمندند و در ارتباط با آن دچار کمبود و تنگنا هستند و این کار مکروه است.»^(۱)

درنهایه آمده است:

«احتکار: دست نگاهداشتن از فروش گندم، جو، خرما، کشمش و روغن به جامعه است.»^(۲)

(۱) مقنعه/۹۶.

(۲) نهایه شیخ طوسی/۳۷۴.

در مختصر النافع - در شمار معاملات مکروه - آمده است:

«... و احتکار که نگهداری قوت مردم است، و برخی گفته اند: حرام است.»^(۱)

در دروس - در شمار کارهای مورد نهی - آمده است:

«و از آن موارد است احتکار، و آن نگهداری غلات چهارگانه [گندم، جو، خرما،

کشمش] و روغن و بنا بر نظر قومی روغن زیتون و نمک است به امید گران شدن،

و در صورت حاجت مردم به این اشیاء اظهار حرمت آن است.»^(۲)

در قواعد آمده است:

«طبق نظری، احتکار حرام است، و احتکار نگاهداری و انباشتن گندم و جو و

خرما و کشمش و روغن و نمک است، به دو شرط: یکی اینکه برای گران شدن

قیمت نگهداری کند، دوم اینکه دیگری عرضه کننده آن نباشد.»^(۳)

و کلمات دیگری از فقها که بشکل تعریف و بیان معنای احتکار وجود دارد.

ولکن ظاهراً فقها (رضوان الله علیهم) در صدد تعریف لفظ به حسب وضع و

مفهوم آن نبوده اند، بلکه در صدد بوده اند آنچه را که حرمت یا کراهت آن بوسیله

روایات وارده ثابت گردیده بیان دارند، که در بسیاری از آن روایات، - چنانچه در آینده

از نظر شما خواهد گذشت فقط اشیاء بخصوص، یعنی غلات چهارگانه و روغن و

روغن زیتون آمده است.

خلاصه کلام اینکه: لفظ احتکار بر اساس ریشه لغت منحصر به اشیاء

بخصوص نیست، و احتمال اینکه این اشیاء از مفهوم لغت گرفته شده باشد بسیار

بعید بنظر می رسد. و نیز بسیار بعید است که این اشیاء بخصوص یک حقیقت

شرعیه یا متشرعه باشد [که شارع مقدس یا مسلمانان احتکار را فقط برای

(۱) مختصر النافع/۱۲۰۹.

(۲) دروس/۳۳۲، کتاب مکاسب.

(۳) قواعد/۱/۱۲۲.

نگهداری این اشیاء بخصوص بکار برده باشند]. بلکه احتکار بحسب مفهوم، عام است [و نگهداری هرچیز مورد نیاز مردم را شامل می‌گردد] اگرچه فرض کنیم که احتکار حرام منحصر به همان شش چیز یا هفت چیز است که در مباحث آینده به پژوهش و بررسی آن خواهیم پرداخت.^(۱)

۴- آیا احتکار حرام است یا مکروه؟

برخی از کلمات فقها در این زمینه:^(۲)

(۱) در این قسمت بی‌مناسبت نیست نظر ابن خلدون را هم در ارتباط با احتکار یاد آور شویم، ایشان در باب پنجم فصل یازدهم کتاب خویش - مقدمه ابن خلدون - می‌نویسد: احتکار محصولات زارعتی برای فروختن در اوقات گرانی عملی مشثوم و بدفرجام است، زیرا مردم به علت نیازی که به ارزاق دارند اموال خود را برای خریداری آن می‌پردازند با اینکه به هیچ وجه به پرداخت این بهای گزاف رضایت ندارند و شاید این سر همان است که شارع از آن به عنوان اخذ مال بیاطل تعبیر کرده است، اینگونه اموال اگرچه مفت نیست ولیکن نفوس به آن متعلق است، زیرا مردم قیمت آنرا از روی ناچاری می‌پردازند و اینچنین معامله به منزله معامله از روی اکراه و اجبار است مناسب است در این مقام حکایت شیرینی را یاد آور شوم به قاضی فاس فقیه ابوالحسن ملیلی گفتند برای مقرری (حقوق) خود، از انواع اموال خراج کدام را می‌پسندی؟ گفت: از «باج شراب» حاضران در شگفت شدند و حکمت آنرا پرسیدند. گفت چون اموال خراج عموماً حرام باشد من نوعی را بر میگزینم که دلها به دنبال آن نباشد و این در اموال گرد آمده از احتکار ملاحظه فریبی است. (مقرر)

(۲) در این قسمت ممکن است برخی عبارات تکرار شده باشد ولی فقه همین است باید گشت یکی، یکی روایات و اقوال فقها و رجال و کتابهای لغت را دید و حلاجی کرد و مطلبی از آن استفاده نمود این شیوه خسته کننده هست ولی برای احاطه به مسائل لازم است، بفرمایش آیه الله بروجردی (ره) فقه زیر لحافی که انسان سرش را زیر لحاف کند و به منابع و مدارک مراجعه نکند فقه نیست. (الف - م، جلسه ۱۷۵ درس)

علامه در مختلف می فرماید:

«علمای ما در احتکار اختلاف نظر دارند که آیا حرام است یا مکروه، صدوق در مقنعه می فرماید: آن حرام است. نظر ابن براج و ظاهر کلام ابن ادریس نیز همین است. شیخ در مبسوط و مفید می فرمایند: مکروه است و نظر ابوالصلاح در مکاسب کتاب کافی نیز همین است. ولی ایشان در فصل بیع به حرمت احتکار قائل شده اند.

و اقرب نزد من کراهت است. دلیل ما: اصل عدم تحریم و روایت حلبی است.^(۱)

در مفتاح الکرامه [که شرح قواعد است] آمده:

«احتکار منهی عنه است اجماعاً چنانچه در نهایت الاحکام^(۲) به این معنی تصریح شده است. و مراد ایشان - به قرینه مابعد آن - چیزی اعم از کراهت است، و مصنف [علامه در قواعد] به حرمت احتکار حکم فرموده اند و این نظر ایشان موافق است با نظر مقنعه و ظاهر کتاب من لایحضره الفقیه و هدایه صدوق چنانچه به آن نسبت داده شده - و نیز استبصار و سرایر و تحریر و تذکره و دروس و جامع المقاصد و مسالک و روضه و این نظر قوی است چنانچه در تنقیح و میسبه نیز قوی شناخته شده، و منقول از قاضی و حلبی در یکی از دو قول وی و منتهی نیز همین قول به حرمت است... ولی قول به کراهت نظریه برگزیده مقنعه و نهاییه و مبسوط و مراسم و شرایع و نافع و ارشاد و مختلف و ایضاح النافع است. و نیز نظر دیگر از تقی [ابوالصلاح حلبی] است که

(۱) مختلف / ۳۴۵.

(۲) منتهای علامه را با غلط های بسیار چاپ کرده اند ولی گویا نهایت الاحکام او هنوز چاپ نشده است جواهر و مفتاح الکرامه از نهایت الاحکام زیاد مطلب نقل کرده اند، پیداست کتاب جامع و مفصلی بوده است و اگر در دسترس است بچاپ برسد خوب است. (الف - م، جلسه ۱۷۵ درس)

(۱) از وی نقل شده.

البته ما کلامی در این باب از مرحوم صدوق در هدایه و نیز تصریحی دال بر کراهت در کتاب نهایه نیافتیم. بله در نهایه آمده است:

«فروشنده‌گی طعام کراهت دارد، زیرا از احتکار در امان نیست.»^(۲)

ولی این بیان حکم احتکار نیست.

البته توهّم نشود که مورد «قول به حرمت» در زمان نیاز مردم به طعام، و در شرایط ضرورت، و مورد «قول به کراهت» در صورت فراوانی متاع و نبودن ضرورت است. بلکه ظاهراً مصبّ هر دو قول همان صورت نیاز مردم به کالا و شرایطی است که نگهداری طعام از سوی این شخص موجب گرفتاری و دشواری بر مردم می‌گردد. اما در صورت فراوانی کالا و در دشواری قرار نگرفتن مردم از ناحیه نگهداری این شخص، این مورد از موضوع احتکار خارج است. اگرچه قائل شویم که این کار از جهت دیگر ناپسند و مکروه است، چنانچه از ظاهر برخی کلمات اصحاب استفاده می‌شود، عنوان احتکار در چنین شرایطی بر کالای نگهداری شده صادق نیست، و در حقیقت در نظر آنان در مفهوم احتکار کمبود و تنگنا اخذ شده است. و پیش از این دانسته شد که از کلمات اهل لغت نیز همین معنی مستفاد می‌گردد.

در مقنع صدوق آمده است:

«اگر کسی طعامی را بخرد و آنرا بفروشد به امید اینکه گران شود اما در شهر از آن نوع طعام وجود داشته باشد، اشکالی ندارد. ولی اگر در شهر [بازار] طعام دیگری غیر از آن وجود نداشته باشد، نگهداری آن جایز نیست و موظف است

(۱) مفتاح الکرامه، ج ۴، کتاب متاجر / ۱۰۷.

(۲) نهایه شیخ طوسی / ۳۶۸.

آنرا بفروشد و در صورت نگهداری محتکر است.^(۱)

درنهایه شیخ آمده:

«احتکار در شرایطی است که مردم نیاز شدید به چیزی داشته باشند و در شهر غیر آن یافت نگردد، اما با وجود نظایر آن در شهر، اشکالی ندارد که صاحب آن به امید گران شدن آنرا نگهدارد.»^(۲)

در مبحث بیع کتاب کافی ابوالصلاح آمده است:

«جایز نیست کسی چیزی از قوت مردم را در صورتیکه نیاز آشکار به آن وجود دارد نگهداری نماید.»^(۳)

درمذهب ابن برآج - در شمار کسب های حرام - آمده است:

«... و احتکار انواع غله ها به هنگامی که در دسترس جامعه نیست و مردم شدیداً بدان نیازمندند.»^(۴)

در غنیه آمده است:

«احتکار قوت و غذای مردم در صورت نیاز آشکار به آن، جایز نیست.»^(۵)

در سرائر آمده است:

«احتکار نهی شده در شرایطی است که مردم نیاز شدید به چیزی از غلات چهارگانه [گندم، جو، خرما، کشمش] و روغن داشته باشند، و جز نزد آن شخص در شهر یافت نگردد.»^(۶)

(۱) جوامع الفقهیه / ۳۱.

(۲) نهایه / ۳۷۴.

(۳) الکافی / ۳۶۰.

(۴) المهذب / ۱ / ۳۴۶.

(۵) جوامع الفقهیه / ۵۲۸.

(۶) سرائر / ۲۱۲.

پیش از این از دروس آمده بود:

«اظهر، تحریم آنست در صورت نیاز مردم به آن»^(۱)

و به نقل از قواعد آمده بود:

«به دوش شرط: نگهداری برای گران شدن و نبودن آن کالا نزد دیگران»^(۲)

اینها نمونه هائی از کلماتی بود که از ظاهر آن حرمت استفاده می گردید.

از سوی دیگر در مقنعه آمده است:

«احتکار نگهداری طعام است در صورت نیاز اهل شهر به آن و در تنگنا قرار

گرفتن مردم از نبود آن، و این عمل مکروه و ناپسند است»^(۳)

و در مبسوط آمده است:

«اما احتکار در قوت و غذای مردم در صورتی که مسلمانان از آن ناحیه

زیان ببینند و جز نزد این شخص نزد افراد دیگری یافت نگردد، مکروه

است»^(۴)

همانگونه که ملاحظه گردید مصب هردو نظر [حرمت و کراهت احتکار] نزد

اصحاب همان صورت در تنگنا قرار گرفتن جامعه و نیاز شدید مردم است. که با

مراجعه و پژوهش در کلمات اصحاب این معنی روشنتر می گردد.

و در شرح کبیر که ذیل مغنی ابن قدامه حنبلی به چاپ رسیده آمده است:

«و احتکار حرام است بر اساس آنچه ابو امامه روایت نموده... و احتکار حرام آن

است که سه شرط را دارا باشد:

یکی اینکه: آن را خریده باشد. پس اگر جنسی را کسب کرده یا اینکه از

(۱) دروس ۳۳۲، کتاب مکاسب.

(۲) قواعد ۱/۱۲۲.

(۳) مقنعه ۹۶.

(۴) مبسوط ۲/۱۹۵.